

دعای مکارم الاخلاق

- آیت الله محمدتقی مجلسی در مسیر رسیدن به خودسازی تلاش بسیار می کرد؛ اما علی رغم تمامی این تلاش ها به آنچه که در نظر داشت نمی رسید. به همین دلیل شی بسیار اشک ریخت و از امام زمان تقاضای کمک کرد. همان شب امام زمان (عج) را در خواب می بیند که به وی می فرماید به دنبال من بیا. آن گاه امام زمان (عج) ایشان را به یکی از محله های اصفهان می برند و به او می گویند به نزد شیخ تاجا برو تا مشکل را حل کند. آیت الله مجلسی درب خانه ای را می زند و شیخ تاجا در را می گشاید و به آیت الله مجلسی اجازه ورود می دهد. شیخ تاجا ایشان را به اتاق خود می برد و کتابی را به وی می دهد و می گوید این کتاب مشکل تو را حل خواهد کرد؛ اما همین که آیت الله مجلسی کتاب را می گشاید از خواب بیدار می شود.

روز بعد آیت الله مجلسی پرس و جو می کند تا نام کتاب را بیابد به همین دلیل به همان محله ای که امام زمان وی را در خواب به آنجا برده بود می رود و آدرس خانه شیخ تاجا را پرس و جو می کند. زمانی که خانه را به او نشان می دهند، متوجه می شود این همان خانه ای است که ایشان در خواب دیده بود. دق الباب می کند و همان شخص درب خانه را می گشاید و مانند آنچه که در خواب دیده بود وی را به درون اتاق خود راهنمایی می کند. زمانی که به کتابخانه شیخ نگاهی می اندازد همان کتاب رامی بیند و وقتی آن را می گشاید متوجه می شود که این کتاب «صحیفه سجادیه» است. آیت الله مجلسی با خواندن این کتاب و آموزش آن به مردم اصفهان بسیاری از مردم اصفهان را مستجاب الدعوه کرد.

در فرازی از دعای بیستم این کتاب که دعای «مکارم الاخلاق» است، آمده است:

«و عبدنی لک» خدایا من را برای خودت بنده قرار بده «و لا تفسد عبادتی بالعجب» خدایا عبادت من را با عجب و غرور باطل نکن.

تکبر و غرور

تکبر باعث می شود بعضی از انسان ها که به ظاهر خوب هستند، عاقبت به شر بشوند.

- بشر بن منصور، یک روز نماز می گزارد. کسی کنار او نشسته بود و نماز وی را می نگریست. پیش خود، بشر را تحسین می کرد و حسرت می خورد. بشر نماز خود را پایان داد و همان دم، رو به مردی که در گوشه نشسته بود و او را می نگریست، کرد و گفت: (ای جوانمرد! تعجب مکن. کسی را می شناسم که چون به نماز می ایستاد، فرشتگان صف در صف می ایستادند و به او اقتدا می کردند. اکنون در چنان حالی است که دوزخیان نیز از او ننگ دارند) مرد گفت: او کیست؟ گفت: ابلیس.

وقتی خداوند حضرت آدم (ع) را خلق کرد فرمود: بر آدم سجده کنید اما ابلیس سجده نکرد، «ابی و استکبر» ابا کرد و تکبر ورزید. خداوند فرمود: چرا سجده نمی کنی؟ گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». من از آتشم او از گل است. من از او برترم.

حضرت علی (ع): خطایی که باعث ناراحتی تو شود نزد خداوند از کار نیکی که باعث عجب و غرور تو شود بهتر است.

- دو نفر را تصور کنید. یکی هیئت آمده، نمازش را اول وقت خوانده، پای سخنرانی نشسته، سینه زنی را انجام داده، در راه به مستضعفین هم کمک کرده. این شخص مقداری تکبر پیدا کرده. دیگری هم نه نماز اول وقت خوانده، نه سینه زده، نه روضه آمده، نه پای هیئت نشسته، نه به مستضعفین کمکی کرده، هیچ کاری نکرده همچنین نماز صبح فردا را هم قضا کرده اما از عمل خود ناراحت است. دومی بهتر است!

ابلیس، فرعون، نمرو و عمر سعد از همین جریان تکبر ضربه خوردند.

- روایت شده است که صبح آن شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج تشریف بردند و همه جا را دیدند، شیطان خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! شب گذشته که به معراج تشریف بردید، در آسمان چهارم، طرف چپ منبری بود، شکسته و سوخته و به رو افتاده، آیا آن منبر را شناختی؟ آیا می دانی آن منبر متعلق به کیست؟ حضرت فرمودند: خیر، آن منبر متعلق به کیست؟ شیطان عرض کرد: آن منبر من بود، بالای آن می نشستم و ملائکه پای منبرم نشسته و من آنها را موعظه می کردم، ملائکه از عبادت و بندگی من تعجب می کردند. وقتی که تسبیح از دستم می افتاد، چندین هزار ملک برخاسته تسبیح را می بوسیدند و به دست من

می‌دادند. اعتقاد من این بود که خداوند مخلوقی برتر از من خلق نفرموده است. اما امر بر عکس شد و رانده درگاه الهی شدم و الان از من بدتر و ملعون‌تر در درگاه احدیت کسی نیست.

- مرحوم شیخ عباس قمی در مسجد گوهرشاد نماز جماعت می‌خواندند. بعد از مدتی دیگر برای نماز جماعت حاضر نشدند. گفتند: آقا چرا دیگر نماز جماعت نمی‌خوانید؟ شیخ گفتند: یک روز وقتی نماز می‌خواندم و در رکوع بودم، یک نفر از پشت سر گفت: یا الله، یا الله. دیدم این صدا از دور می‌آید، یک لحظه پیش خودم فکر کردم که به به عجب جماعت زیادی پشت سر من نماز می‌خوانند. بعد از آن فهمیدم که من لیاقت امام جماعت شدن را ندارم به خاطر همین در منزل به صورت فرادی نماز می‌خوانم.

خداوند در سوره فرقان ۱۳ صفت عباد الرحمن را بیان می‌کند که اولین آن طبق آیه ۶۳ «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» این است که اهل تکبر و غرور نیستند.

آثار عجب و تکبر

۱. از بین بردن نیکی‌ها

حضرت علی (ع): چیزی مانند عجب، به نیکی زیان نمی‌رساند.

- امام صادق (ع) فرمود: دو نفر وارد مسجد شدند. یکی از آنها عابد و دیگری فاسق بود. اما وقتی که خارج شدند، شخص فاسق، مؤمن واقعی و شخص عابد، فاسق شده بود. زیرا شخص عابد وقتی وارد مسجد شد خوشحال از عبادتش بود و دلگرم به اعمال خود و پیوسته در فکر عبادات خود بود (و عجب و غروری در دل داشت) اما فاسق، پیوسته در فکر مذمت نفس گنهکار خود بود از گناهانی که انجام داده بود استغفار می‌کرد.

- شخصی متکبر که برای خود جایگاه مهمی می‌دید، در حرم حضرت رضا (ع) به فکر فرو رفت که من در پیشگاه حضرت چه مقامی دارم، با خود گفت: اولین کلمه‌ای که یک نفر به من بگوید، نشان دهنده مقام من باشد. همین طور که ایستاده بودم زنی از کنارم عبور کرد به خیال این که همسر خود من است، گفتم بایست با هم برویم خانه، زن برگشت و به من گفت: خیلی خری. باز شک کردم که همین کلمه نشان دهنده مقام من است، زن برگشت، گفت: شک نکن، خیلی خری!

۲. مانع کمال

حضرت علی (ع): عجب از کمال جلوگیری می‌کند و توفیق را از انسان می‌گیرد.

- طلبه ای می‌گفت تازه طلبه شده بودیم، رفتیم روستا دیدیم قرائت قرآن است و ما وارد شدیم. استاد جلسه هم بود ما هم خواستیم ریشی جنبانده و اظهارنظر و عرض اندامی کنیم، گفتیم قرآن خواندن که مستحب است و نماز واجب، به جای قرآن حمد و سوره را برای نماز تصحیح کنید. پیرمرد استاد گفت: آقا خوب شما بخوانید تا دیگران همراه شما بخوانند، می‌گوید تا این را گفت و من فکر کردم بسم الله و حمد یادم رفت که بخوانم گفت: بگو «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دنباله‌اش یادم نیامد و حالی خداوند در این جلسه از ما گرفت که می‌خواستیم خود نمایی کنیم.

- امام جماعتی در محراب بود و خیلی از مسئولین پشت سر او نماز می‌خواندند، با خودش گفت به چه جایی رسیدیم که سوره توحید را فراموش کرد!

- روحانی ای بود که برای تعدادی از وزرا و ریاست جمهوری می‌خواست منبر برود. با خودش گفت: عجب منبری تهیه کرده ام. اما فردا که قرار بود صحبت کند برگه منبرش را جا گذاشت.

مردم از جایی ضربه می‌خوردند که به آن تکبر می‌ورزند؛ شیطان از خلقتش و همچنین فرعون به حضرت موسی (ع) گفت: من صاحب رود نیلیم که در همان غرق شد!

- شخصی نزد من آمد گفت: من از میدان شهدا (در مشهد) ساعت روی گلدسته در حرم امام رضا (ع) را می‌دیدم. همیشه در میدان شهدا می‌ایستادم و به مردم می‌گفتم: ساعت روی گلدسته چند است؟ اما حالا طوری شده که حتی یک وجبی خودم را نمی‌بینم.

- پزشکی بود که ایشان فوق تخصص بیهوشی بود. می‌گفت: تا الان هیچکس زیر دست من فوت نشده است. فقط یک نفر فوت شد و آن پسر من بود.

از هر چیزی که به آن دل خوش کرده ایم ضربه می‌خوریم. به ماشین، خانه، چهره زیبا و ...

۳. هلاکت:

امام کاظم (ع): یکی از سه چیزی که باعث هلاکت می‌شود عجب و تکبر است.

- نادرشاه افشار یک شب خیلی اضطراب داشت و به ندیم خود گفت: امشب شب آخر من است. در جوانی خواب پیامبر (ص) و معصومین (ع) را دیدم که پیامبر (ص) شمشیری به کمر من بستند و گفتند: تو را برای پادشاهی انتخاب کردم، ولی به مردم ظلم نکنی، اما او ظلم کرد. امشب، پیامبر را در خواب دیدم که شمشیر را از کمر من باز کرد. سحر آن شب، او در قصرش کشتند.

- خسرو پرویز در جواب نامه پیامبر (ص) گفت: این می‌خواهد چیزی به من یاد بدهد و نامه پیامبر (ص) را پاره کرد. چند وقت بعد توسط پسرش کشته شد.

- شخصی با حضرت عیسی (ع) در حال راه رفتن بود که به دریا رسیدند، حضرت روی آب رفتند و به ایشان گفتند: بسم الله بگو و بیا. وسط راه با خود گفت: ما هردو روی آب راه می‌رویم پس فرق من و عیسی (ع) چیست؟ تا این در ذهنش آمد در آب فرو رفت!

۴. گمراهی

- روزی حضرت موسی (ع) نشسته بود، شیطان بر او وارد شد در حالی که کلاهی رنگارنگ بر سر داشت. آن را از سر خود برداشت کناری گذاشت و رفت نزدیک حضرت موسی (ع)، آن حضرت فرمود: تو کیستی؟ موسی به او فرمود: به من خبر بده که وقتی فرزند آدم گناه می‌کند، چه موقع بر او مسلط می‌شوی؟ گفت: در سه جا، زمانی که عجب او را بگیرد و عمل خود را بزرگ و زیاد حساب کند و گناه خود را کوچک به حساب آورد.

مثلا بعضی خانم‌ها با حجاب نامناسب می‌گویند: خدا ما را به خاطر مقداری مو به جهنم می‌برد؟! یا برخی می‌گویند: به خاطر دروغ گفتن و یا نماز نخواندن ما جهنمی می‌شویم!؟

دوری از عجب و تکبر، سیره بزرگان و شهدا

- امام خامنه ای (حفظه الله) فرمودند: به بنده نوح کشتییان نگویید، نوح کشتییان ولی عصر (عج) هستند؛ و همچنین نگویید: جانم فدای رهبر، جانتان را فدای اسلام کنید.

- امام خمینی (ره) در جواب آقای حجازی که در اوایل انقلاب به ایشان سلیمان زمان و داود و ... می‌گفتند، فرمودند: می‌ترسم کم کم این تملق‌ها باورم بشود که من دارم.

- شهید کاوه از مهمترین سرداران خراسان بود، که حضرت آقا راجع به ایشان می‌گوید: محمود قبل از انقلاب شاگرد ما بود اما حالا استاد ما شده است. فردی به ایشان گفت: به خاطر شما است که کردستان پاکسازی شده و صدای اذان دوباره در شهرها می‌آید؛ که ایشان عصبانی شد و گفت: این‌ها به برکت امام (ره) بود.

- امام خمینی (ره) بعد از آزادی خرمشهر برای اینکه رزمندگان مغرور نشوند، فوراً فرمودند خرمشهر را خدا آزاد کرد.

- بعضی شکست‌ها در جنگ بخاطر تکبر بود، مثلا عملیات کربلای ۴.

- مسلمانان در صدر اسلام بخاطر تکبر پیروزی جنگ بدر، در جنگ احد شکست خوردند.

ریشه های تکبر

۱. ثروت: سوره همزه ایه ۱ و ۲ «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ». مال جمع کردند.

۲. قدرت: سوره فصلت ایه ۱۵ «قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً». قدرت دارند.

۳. علم: سوره غافر ایه ۸۳ «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ». با بالا رفتن درجه علمی باید تواضع بیشتر شود.

۴. قیافه: بخاطر قیافه تکبر پیدا می کنند.

- امام (ره) راجع به شهید حسین فهمیده فرمودند: رهبر ما آن طفل ۱۳ ساله است. این شهید با آفتابه یک فرمانده عراقی را اسیر می کند؛ و می گوید: من کاری نکردم، همه کار را خدا کرد. خدا بود که در دل او ترس انداخت.

یکی از ریشه های کربلا، تکبر بود.